

مُرور بر سبک و سیاق آثار جناب ابوالفضل

روح الله مهرباخانی

جناب روح الله مهرباخانی در سال ۱۹۲۳ در یکی از اقراء اطراف قزوین متولد شدند. بسن ۱۳ سالگی بعد از فوت پدر برای تحصیل به قزوین منتقل شدند. ۱۸ سال داشتند که به سفرهای تبلیغی قیام کردند. پس از ۱۶ سال سیر و سفر در سراسر ایران و ازدواج، در نقشه ده ساله به اتریش هجرت کردند و مدت ۱۸ ماه در ممالک اسکاندیناوی به سفرهای تبلیغی مشغول بودند. پس از صعود حضرت ولی امرالله به اتریش مراجعت کردند و در بهار سال ۱۹۵۹ با خانواده به اسپانیا مهاجرت نمودند. ایشان سالها در آثار و احوال جناب ابوالفضائل تحقیق کرده کتابهای "رِقاَئِم و رسائل ابوالفضائل" و "زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی" را تألیف نموده اند و نیز تألیفاتی در تاریخ امر بزبانهای انگلیسی و اسپانیولی دارند. مقالات متعددی از جناب مهرباخانی در مجلات "آهنگ بدیع" و "پیام بهائی" بچاپ رسیده است.

دوستان عزیز: بنده با آنکه اهل شعرو هنر نیستم خود را مفتخر می بینم که در این جلسه عرایضی بکنم. موضوع صحبت بنده درباره سبک و سیاق جناب ابوالفضائل و بحث در آثار آن استاد کامل تعیین شده است. مسلماً این افتخار را از آن نظر به بنده داده اند که کتابی در تاریخ حیات جناب ابوالفضائل نوشته ام ولی باید عرض کنم که تحقیقات بنده در باره شرح حالات میرزا ابوالفضائل است نه سبک و سیاق و ارزش علمی و ادبی آثار ایشان و این کار را باید در آینده اهل فضل و فن بعهده گیرند لذا آنچه بنده در این صحبت عرض میکنم يك نظر کلی به آثار آنجناب است که بتواند در مدتی که برای صحبت بنده در نظر گرفته شده بگنجد.

مقدمه باید عرض کنم که وقتی ما از آثار امری یعنی کتب نویسندگان بهائی صحبت می کنیم باید دو حقیقت و واقعیت را در نظر داشته باشیم يك واقعیت اینست که نویسندگان و شعرای بهائی هنوز دارای سبک مخصوصی که آنها را از دیگران جدا کند نیستند. این کار مربوط به آینده است و منوط به گذشت زمان. آنچه مربوط به شعراست البته ما عده زیادی شعرای بهائی داریم که در بین هزاران شاعر که هر نسل و عصر ایران تولید میکند جایی دارند. بعضی

در میان خویان و برخی در جملهء بدان، و نیز میدانیم که در بین هزاران شاعر که هر عصر و قرنی تولید می کند چند نفر انگشت شمار سمت جاویدان بودن و کلاسیک شدن می یابند و نامشان در تذکره ها می آید، بقیه فراموش می شوند. ما در بین شعرای امر در این صد و پنجاه سال کسانی را داشته ایم مانند میرزا نعیم اصفهانی که مسلماً وقتی دود تعصب و غرض از آسمان قلوب ایرانیان محو شود نور آنها اشراقی خاص خواهد داشت. این موضوع البته از نظرنثر هم صادق است.

اما واقعیت دیگری هست که مایلیم نظر دوستان عزیز را بدان جلب نمایم و آن عبارت از اینست که آثار امری روح و حال دارد، چه شعر و چه نثر. این واقعیت آثار نویسندگان امری را از دیگران جدا می کند و آنها را در مقامی بسیار بلند قرار میدهد و ما وقتی پی به اهمیت این موضوع می بریم که مقصد از نطق و شعر و نوشته ادبی را در نظر داشته باشیم. ما برای چه حرف می زنیم، اعلان میکنیم یا مقاله می نویسیم یا شعر می گوئیم؟ جواب اینست که میخواهیم در شنونده و خواننده اثر بگذاریم. مثلاً وقتی با مراجعه به تاریخ ادبیات ایران می بینیم که شعری از رودکی چندان نصرین احمد سامانی را متأثر میسازد که یک موزه در پا و آن دیگری برج بسوی بخارا میرود میگوئیم شعر خوبی است. بحث در اینکه این شعر از نظر قواعد عروضی و بدیعی دارای ارزش است یا نه، دیگر مطلی ندارد. عرض کردم که آثار شعرا و نویسندگان بهائی همین حال را دارد. چرا این حال را دارد؟ برای اینکه آنها غالباً از عالم دل و جان شعر می سرایند یا چیزی می نویسند. لذا احساسات عمیق و مؤثر در آنها وجود دارد. نامه ای که آن زندانی منتظر شهادت بفامیلش می نویسد یا آن شعری که شاعر بهائی بیاد و آرزوی اعتبار مقدسه و یا بعد از مراجعت از زیارت می سراید حال دارد، و اثر این نوشته ها و سروده ها قابل قیاس با زیباترین و فصیح ترین اشعار دیگر نیست. استاد محمد علی سلمانی بی سواد بود و گاهی که شعرش می آمد دیگری برایش می نوشت ولی اشعار او به انسان حال میدهد. مسلماً اگر شعرهای او در ترازوی قواعد ادبی و قوانین شعری گذاشته شود شاید قدری پارسنگ بردارد. برای اینکه منظور بنده را بهتر بفهمید یک مثلی میزنم: این مثل را یک وقت در مقاله ای زدم که در مجله آهنگ بدیع سال ۳۲ شماره ۳۴۷ منتشر شد. آن مقاله هم درباره آثار جناب ابوالفضائل بود. آن مقایسه یک شعر از بلبل شیرین سخن شیراز سعدی بود با یک شعر از میرزا نعیم اصفهانی. شعری سعدی دارد که میگوید:

ای ساریان آهسته ران کارام جانم میرود
و آن دیگری که میگوید:

با ساریان بگوئید احوال آب چشم
تا بر شتر نبندد محمل بروز باران
ما میدانیم که نه آرام جان سعدی سفر میرفته و نه آن شاعر عیار بقدری
گریه میکرده که زمین گل شده و خطر سر خوردن پایبوهای قافله در میان می آمده
است. ولی وقتی این شعر را در آثار نعیم میخوانیم که:

ای سراهل و فسا در خم چوگان تو
غلطان از هر طرف چو گو بمیدان تو

خوش آن سروجان که رفت در سر پیمان تو هر سر و جان کی شود لایق قربان تو
گر بنمائی قبول بسی بسی افتخار

ما که نعیم را می شناسیم و تاریخ حیات او را خوانده ایم میدانیم که در
موقع سرودن این شعر سرهای صدها دل داده روی بهاء و عبدالبهاء در میدان
های نقاط مختلف ایران غلطیده بودند، در نظر داشته و جلوی چشم خود میدیده و
اینکه شاعر آرزوی فدای جان در سبیل شهریار ملک خویان مولی الوری عبدالبهاء
داشته است درحالیکه خود را قابل آن نمیدانسته و ترس عدم قبول این هدیه
ناچیز را در درگه آن سلیمان حشمت در دل می پرورانده است. لذا اگر تمام
صنایع لفظی و ادبی برای آنند که در خواننده اثر بگذارند، دلش را بشوق و سرش
را بشور آورند این اثر را در شعر نعیم می بینیم چون از سوز جان گفته و با
عشق سوزان سروده، هر چند سعدی برای همیشه بلبل شیراز و سخن سرای
بیمانند و افصح المتکلمین خواهد بود و یکی از سه تن پیمبران شعر فارسی نامیده
خواهد شد که گفته اند:

در شعر سه تن پیمبرانند قولی است که جملگی برآند
فردوسی و انوری و سعدی هرچند که لا نبی بعدی

این از نظر حال است و این حال را آثار جناب ابوالفضائل هم داراست.
گاهی اوقات انسان از خواندن آثار ابوالفضائل اشک در چشمش حلقه میزند و یا
حالت وجد و سروری یا تقلیب و روحانیتی غیر قابل وصف روی میدهد. بنده
میخواهم در اینجا یک قسمت از یک نامه از ابوالفضائل را برای شما نقل کنم و
این نامه برای تأیید مطلبی است که عرض کردم چه که در آن سعی نکرده مطلب
ادبی بنویسد بلکه وصف حال خود را با مرضی و بی مددی در زمستانی سرد و
درحین سفر در سخت ترین شرایط بیان نماید:

بنام آنکه جان را دانش آموخت

روحی فدایک در این اوقات که هنگام خزیدن در خز و نشستن در شبستان و
دی ماه پاریسی و اوایل زمستان است و چنانکه دانای طوس فرموده و می پرستان
را طریق دانش و راه آسایش نموده:

چه خرم کسی کو بهنگام دی به پیش آورد آتش و مرغ و می
بتی نار پستان بدست آورد که بر نار پستان شکست آورد
سر آنکه برون آرد از کنج کاخ که آرد شکوفه برون سر زشاخ

باید بستر نرم و کرسی گرم را رها نمود. مر این بنده را تند باد اراده
قاهره حضرت مالک ایجاد بر صفت پر گاهی اسیر نموده در مهادی جبال و مطاوی
تلال سرگردان دارد. گاهی بر تیغ کوهی همراه ثریا گاهی بر تک دره ای عمیق تر
از قعر دریا. بر کهر تیز تک سوار، مشغول طی بلاد و دیارم. نسیم خنک مانند
نشتر از بن موی سر فرو برد و خون فسرده بر صفت شاخ بقم از مسامات بدن
برچهد. از سطوت برد سورت حرارت غریزی فرو شکسته و معانی جاریه عن
معین القلب از صولت برف یخ بسته. نه بینی کلام سرد و خنک تراود و از خاطر
وقاد کالبرق جذوه نار گفتار بصعوبت زاید. با اینهمه باک نیست که بفضل الله

آتش محبتّه الله در کمال اشتعال است و قلب منور در غایت سرعت انتقال. نار موقده الهی برودت عالم را زایل کند و حرارت حادثه از کلمه الهیه مزاج منحرف جهان را باعتدال آرد، این نه آن آتش است که سیلی اعراض چهارش فرو نشاند و یا صوت برد العجوز عجایز دهر که فقهای عصرند ثورت آنرا بشکنند. دل قوی دار که اگر فی المثل عباد حق جلّ ذکره را در خون کشند و اجسادشان را در زیر سنگ پنهان کنند قطرات دما نشان مانند شعله آتش از دل هر سنگ زبانه کشد و بندای جانفزای تالله قد ظهر جمال المقصود جهانرا پر آوازه کند ... خلاصه پس از وصول ببعض حدود ایران و ثغور اسلام طلایع امراض رذیه ام احاطه نموده و در حالتی که نیارم گفت افکنده. بجای خاتم عصا در کف نهاده و بجای چای شربت سنای مکی و ملح فرنگی در کام ریخته. گوئی رشته حیات مستعارم که بتار موئی آویخته و برای قطع آن سیوف اعادی چنانکه دانی آهیخته بود هنگام گسستش فرا رسیده و آفتاب عمر عزیز را هنگام زردی رسیده. اکنون که چرخ اجل نزدیکی چهل و چهار چرخه است که برگرد این طیر ضعیف گردیده و دایره بقا را نیک تنگ نموده از پیشگاه نبیل حضرت جلیل لازالت مقبله بشفاء اهل القدس و الصفا و محفوفته بصوف اولی الانس و الوفا جز این نمیخواهم که این عبد را بخدمت امر اعظم و دوستی اهل عالم موفق و مؤید فرماید و به این شیمه عزیزه مفتخر و سربلند گرداند و ماذک علی الله بعزیز.

شما میدانید که امر بهائی يك تفاوت فاحش با ادیان دیگر دارد و آن اینست که بعکس ادیان دیگر که مؤمنین اولیه اشخاص عادی بودند اینجا جمعی از علما و فقها تصدیق امر کردند یعنی دشمنان اینجا دیگر نمی توانستند بگویند (و ما نراک اتباعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای) ولی ما از این بزرگان اول امر متاسفانه کتب و آثاری در دست نداریم یعنی آنچه مانده بسیار قلیل است. مثلاً از ملاحسین و حجت زنجانی و امثال آنها چیز مهمی در دست نیست، علت آنها هم آن بوده که اولاً این نفوس مقدسه چندان محاط به بلایا بوده اند که فرصت تألیف کتب نداشته اند و آنچه هم نوشته اند غالباً از بین رفته چه که يك ورقه نوشته امری مثل حکم قتل حامل آن بود. ولی جناب ابوالفضائل علاوه برآنکه آثار زیادی نوشته مقداری از آن از حوادث زمان مصون مانده و بدست ما رسیده ولو آنکه بیش از يك نیمه از کتب آن نفس مقدس از بین رفته است.

آثار ابوالفضائل را میشود به چند نوع طبقه بندی کرد: آثار قبل از ایمان و بعد از ایمان آثار عربی و فارسی - معمولی و فارسی سره - آثار استدلالی و فلسفی و تاریخی - ولی برای این جلسه چون مسئله سبک و سیاق ابوالفضائل مطرح است نه محتویات علمی و فلسفی کتب و نوشته جات او ، بنده تقسیم آثار به فارسی سره - فارسی معمولی و عربی را برای صحبت خود در نظر گرفته ام.

قبلاً باید عرض کنم که میرزا ابوالفضل صرف نظر از اینکه بهائی است و نزد ما عزیز است یکی از چهره های درخشان ادبیات کشور ماست. عرض میکنم ادبیات کشور ما نمی گویم ادبیات فارسی. بعلت اینکه فارسی و عربی هر دو جلال و جمال و رشد و نمو خود را در طی قرون گذشته یعنی دوره قرون اولیه اسلامی به

ایرانیان مرهون است و این مطلبی است که مورد بحث ما نیست ولی اهل تحقیق آنرا قبول دارند و باصطلاح (قولی است که جملگی بر آنند) او تسلط کامل در عربی و فارسی هر دو داشت. خود او در وصف خودش در جواب یکی از ادبای زمان خویش در طهران در سال ۱۲۹۸ هجری قمری می نویسد: ...ویژه اندر دو گونه دانش که فزون از توان همگان رنج برده و کوشش نموده ام، نخست دانش برتر که بفارسی فرزند بود و بتازی الهیات گویند و دیگر در آموختن زبان تازی و پارسی و شناخت پایه سخن در بلندی و پستی، تابدانمایه که دانشوران این شهر مرا در سخندانی و نامه نگاری نخستین کس شمارند و اگر خودستائی گونه ای از بیدانسی نبودی گفتمی که چاهمه فرزانه استاد ناصر خسرو تازی نژاد که فرموده است:

معنی بخاطر اندر و الفاظ دردهان
همچون قلم بدست من اندر شده اسیر
در ستایش من است.

شما میدانید که یکی از وقایع مهمه امری حبس یکعده ۲۵ نفری از سران احباب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری بود. در این واقعه نائب السلطنه برای خود شیرینی خیلی آب و تاپ به قضیه میداد. نه تنها این کار را بزرگترین خوشخدمتی به ناصرالدین شاه جلوه داده بود بلکه مرتب شاهزادگان قاجار را دعوت میکرد و حبسی ها را می آورد که با آنها صحبت کنند. یک شب دو تن از شاهزادگان قاجار که هر دو عموی ناصرالدین شاه بودند حضور داشتند یکی فرهاد میرزا معتمد الدوله و دیگری حسام السلطنه فرهاد میرزا خود را از علما می شمرد و کتب و آثاری دارد و زبان فرانسه را خوب میدانست و کتاب جغرافی نوشته لذا او را صاحب السیف و القلم میخواندند. حسام السلطنه هم بواسطه هنرنمایی در جنگ افغان ها لقب فاتح هرات گرفته بود. در این شب بدستور کامران میرزا ابوالفضائل را آوردند. حسام السلطنه که آثار قلمی ابوالفضائل را دیده بود و او را از دور می شناخت روبه او کرده گفت تو همان میرزا ابوالفضل هستی که رسائل و منشآت فارسی و عربیت فصحای عرب و عجم را عاجز نموده و چشم ایرانیان را روشن کرده؟ میرزا ابوالفضل با خضوع سری تکان داد که منم. حسام السلطنه گفت: اسفا - اسفا - ابوالفضائل گفت تأسف حضرت اجل برای چیست ما که آنچه بر ما وارد آید شاکریم و حامد. حسام السلطنه باز گفت اسفا - اسفا - بعد رو کرد بکامران میرزا و گفت میدانید چه خوب انشاء میکند، مثل او منشی یا در عالم نیست یا نادر است. دویاره گفت حیف، حیف این شخص شایسته است سالی پنجاه هزار تومان موجب از دولت بگیرد. این مطلب را خود ابوالفضائل برای شیخ بدرالدین غزی در مصر نقل کرده. و این میرساند که این مرد در سن چهل سالگی چقدر شهرت داشت که حسام السلطنه با وجود اینکه خودش از اهل علم و فضل نبوده تا این اندازه او را می شناخته است.

ادبای زمان ابوالفضائل هم که هر کدام خودشان را تک میدانستند بی اختیار زبان و قلمشان بذکر نبوغ ادبی و زیبایی نوشته های ابوالفضائل بگریان می افتاده است. از جمله آنها میرزا محمد حسین خان ثریای مشهور است که

نظر خوبی هم نسبت بامر نداشت ولی در یکی از نامه هایش به ابوالفضائل مینویسد:

ببال ای خداوند دانش از ایرا
اگر چند سال من افزون نباشد
پس اووند هر چند زیبا نباشد
سزد کسر ببالی ، سزد کر ببالی
بگذریم از آنچه بزرگان اروپا و آمریکا در باره او نوشته اند از جمله
پرفسور براون که هر جا نام ابوالفضائل بمیان می آید بی اختیار عالیترین القاب
را به او میدهد و یا مدیران مجلات مصر از جمله استاد عبدالرحمن برقوتی در
مجله البیان.

باز هم قبل از ورود به بحث باید درباره شعر ابوالفضائل عرض بکنم. اگر
ما به معنی محدود کلمه شعر مقید باشیم مسلماً ابوالفضائل شاعر نبود ولو اینکه
یک قطعه شعر از او مانده که آنرا هم ارتجالا سروده است. فی الحقیقه اکثر
کسانی که اهل ادب ولو شاعر نباشند در عمر خود شعری سروده اند این شعر را
برای شما میخوانم که در وصف محلی در حوالی کاشان شروع می شود و بمدح
جمال قدم خاتمه می یابد :

قطعه

بوستانی بخرمی چو بهشت کوه و تل جمله لاله و سنبل صیدم نفعه اش عبیر آمیز آفتاب جهان بهاء الله شهریاری که دست قدرت او ناشر سنت وفا و وفاق بخشد از خوی ایزدی آئین آیت علم و عدل را اعزاز باد تا مهر و ماه راست فروغ حب او مایه نشاط و سرور	گلستانی بتازگی چو بهار جوی و جر یکسره گل و گلزار راست همچون شمیم گوی نگار که جهان را به اوست استظهار بازوی خسروان فکند از کار ما حی ظلمت نفاق و نقار برد از کلک اژدها کردار عالم ظن و وهم را آثار مهر رویش فروغ بخش دیار امر او موجب بقا و قرار
---	--

اگر چه ابوالفضائل بمعنی محدود کلمه شاعر نبود ولی بمعنی وسیع آن
نمی توان ابوالفضائل را شاعر خواند. برای بنده فضولی است که در انجمن ادبا
و شعرا عرضی بکنم چون شماها واقف تر از بنده هستید که شاعران واقعی
کسانی هستند که گفتار شان از دل برآید و لاجرم بر دل نشیند. نه تنها آنانی
شاعرند که تمام فکرشان در شعر گفتن این باشد که چطور می شود کلمه آسمان
را با ریسمان قافیه بست.

قافیه اندیشم و دلدار من
شاید انقلاب شعری و ظهور شعر نو برای رهائی از همین قیود بوده است.
برای اثبات مطلبم کافی است که بقول یکی از استادان مسلم شعر فارسی یعنی
ملك الشعراء بهار استشهدا كنم:

شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عقل هست شاعر آن کسی کاین طرفه مروارید سفت

صنعت سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر ای بسا شاعر که شعرش نیست الا حرف مفت شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب باز درد لها نشیند هر کجا کوشی شفت ای بسا شاعر که اندر عمر خود نظمی نساخت وی بسا ناظم که اندر عمر خود شعری نگفت حال برگردیم بموضوع آثار ابوالفضائل از سه نوع که عبارت بودند از فارسی سره فارسی معمولی یا ملمع (چون غالباً با عباراتی از عربی چنانچه در آن زمان معمول بوده آمیخته است) و عربی .

آثار فارسی سره ابوالفضائل آنچه پیدا شده بیش از پنج نامه نیستند منتهی بعضی از آنها مفصلند و جمعا در حدود پنجاه صفحه میشوند ولی همین پنجاه صفحه اعجاب خواننده را از هر نظر بر می انگیزد.

اولین اعجاب اینست که چرا ابوالفضائل فارسی سره یاد گرفت نه تنها یاد گرفت بلکه بمقام استادی در آن رسید که هیچکس در ایران آن زمان نتوانست مثل او بنویسد: این چند نامه مسلماً همه های نوشته او فارسی سره نیست چون تا وقتی که کسی بتواند بدین محکمی چیز بنویسد باید هزار ها صفحه باصطلاح سیاه کرده باشد متاسفانه آثار دیگر مفقود شده است. ابوالفضائل شروع به تحصیل فارسی سره را در اصفهان کرد ولی چرا تن به این کار سخت داده معلوم نیست. او خودش بعداً دلائل دندان شکنی برای بی معنی بودن این کار اقامه کرد آنهم در نامه های فارسی سره. از جمله دلائل او این بود که همه زبانهای دنیا هر کدام معجونی از السنهء مختلفه اند و اینکه این لغاتی که ما در فارسی سره بکار میبریم اختراع آذر کیوان در دورهء صفویه است و ارتباطی به زبان قدیم ندارد. دوستان حاضر در این محفل میدانند که زبان فارسی از قدیم تا کنون تحولاتی داشته و این تحولات و دوره های آنها نسبتاً روشن است. زبان شناسان دورهء سیر و تحول زبان فارسی را به چهار دوره تقسیم کرده اند در دورهء قدیم زبان پارسی باستانی وجود داشت و نیز زبان دینی اوستائی هم زمان با او وجود داشت. این امر در ادیان دیگر هم سابقه داشته که زبان دینی و کشوری هم زمان بوده اند. مثل زبان لاتین که مدتی زبان مذهبی اروپا بود بعلاوه زبان هر کشور، و یا زبان عربی که زبان مذهبی کشورهای اسلامی بود، علاوه بر زبان بومی هر کشور، و از زبان پارسی باستانی چند صد لغت از طریق سنگنبشته ها باقی مانده و از زبان اوستا گویا فقط گاتها در آن زبان باقی مانده است. بعد زبان پارسی باستانی با تحولی که پیدا کرد به پارسی میانه یا پهلوی تبدیل شد و دورهء آخر آن زبان کنونی است که الف بای عربی تحریر و بالغاتی عربی مخلوط است. البته این تحولات با گذشت صدها سال صورت گرفته و تدریجی بوده است.

در اواخر قرن دوازدهم هجری ساده نویسی از اصفهان شروع شد بعد عده ای چون میرزا رضا خان افشار، میرزا محمد حسین خان ثریا، میرزا لطفعلی دانش، محمد اسمعیل خان زند، میرزا شیخعلی یزدی و دیگران کتابها نوشته و کتاب لغت بوجود آوردند. ابوالفضائل هم وارد جرگه آنها شد و اینکه آخوندی تن به این کار دهد علتش معلوم نیست جز اینکه این کار علامت روشنفکری بود و روشنفکران بدین کار مبادرت میورزیدند. بهرحال ما باید ممنون باشیم چون این

عمل باعث شده که چند نامه که از زیباترین قطعات ادبیات فارسیه بوجود آیند. عجب در این است که اکثر این نامه ها برای اثبات بی معنی بودن فارسی سره نوشته شده اند.

فرصت نیست که مطلب را در این باره ادامه دهم ولی مایلیم يك قسمت از یکی از این نامه ها را برای شما بخوانم تا خود شما زیبایی زبان و فصاحت کلام و هنر استدلال و عمق اطلاعات میرزا ابوالفضل را درک بفرمائید:

بُرخي رخشنده گوهرت کردم: در این چرخه مهر آباد که جهان دیر بنیاد را گاه آشکار نمودن رازهای نهفته و هنگام بالیدن شاخ هنرهای نورسته است برخی از خشک مغزان را اندوه از دست رفتن پارسی نواد دامن گرفته و اندیشه باز بچنگ آوردن این مرغ پریده در سر افتاده است. نامه نگار چون در این کار ژرف نگریست دید که برای از دست رفتن زبان پارسی اندوه خوردن و اندر باز بدست آوردنش رنج بردن اندیشه بیهوده پختن است و زندگی گرانمایه را به بی خردی بانجام رسانیدن. زیرا که سراسر هستی یا بخواست ایزدی یا بجنبش منش هر چه باشد همواره اندر جزمش و رمش و دیگر گونه شدن جهان برابر دیده دارای هوش و بینش است و هر کس که بگوهر زیوار آراسته و از فروزه کج بینی پیراسته باشد داند و ببیند که همواره روش آفرینش تباهی پذیر است و بفروزه تازه پیکر گیرد چه اگر دانشمندان هر کشور کنونه روزگار خویش را با هزار سال پیش بسنجند همه چیز را ازپوشش و خورش و کردار و گفتار و آئین و کیش دیگر گونه یا بند و در هر هزار سال که به خجسته نوله و آن یوما عندریک کالف سنه ممتادون يك روز یزدانی است آفرینش را به پوشش نو نگرند. در این روی رنج در کار ناشدنی بردن و کوشش بدشمیر خواست یزدانی کردن آهن سرد کوفتن است و آب بفربال پیمودن.

سرور فرورزنده اخترم: مرد باید که سخن را استوار و شیوا سراید بهر زبان که باشد و گفتار را زیبا و رسا راند بهر نواد که پیش آید بلندی و پستی و سختی و سستی در هر نواد هست شیوانی را اندر زبان پارسی ننهاده اند و هنر سخندانی را تنها بمردم پهلوانی کیش نداده اند این کارفزیایان که تازه سری میان سرها آورده و رخش در اسپریس هنر تاخته و بال و پری برای بدست آوردن نام و تنگ گشاده اند چون سخنان خویش را سخت سست و در برابر گفتارهای استادان نیک نادرست یافته اند گمان برده اند که این آک از آمیختگی تازی بهپارسی پدید آمده و این سستی از این راه در سخن هویدا گشته پس برای چاره آن به نمشته خویش آستین بالا زده و دامن بر کمر استوار نموده اند که زبان پارسی را از این آک پاک دارند و راه هنر را بر مردم این کشور باز گردانند...

دبیران دبیر و خنشوری ایران در تختگاه عثمانیان میرزا رضا خان اندر نامه پروز نگارش که پارسی ساده است گوید زبان پارسی در آمیزش تازی بدانجا رسیده که کم کسی بدریافت آمیغ واژه چنانچه هست تواند دست یافت. از اینرو کار آموزگاری پس دشوار گردیده است چه که مردم بخواندن و ندانستن خو گرفته از آرش جهان ارزش بواژه کواژه همداستان گشته اند. همانا دبیر یگانه پاک

داشتن نواد را از واژه های بیگانه مایهء زود آموختن هنر دانسته است. و ما چون نخست در کار خود که مردم ایرانیم نکريم ببنیم که کار نه چنین است که وی انکاشته و کنونهء گذشتگان بد شمیر این پیشرو نمودار گشته چه که هنگامی که آتش کیش زردشتی در ایران افروخته و درفش جهانداری ساسانیان افراخته بود با اینکه زبان ایرانیان پارسی ساده بود و با دیگر زبانها آمیختگی نداشت روز بروز از راه دانش و هنر دور افتادند و دم بدم در چاهسار نادانی و فرومایگی فرو رفتند تا آنکه یکباره به بی هنری افسانه شدند و به بیدانشتی شناخته گشتند... باری کار بدین هنجار بود تا آنکه خورشید دانش و هنر از تازی سوی این کوی سربر زد و جهان از فر کیش ستودهء پیغمبران روشن شد افروخته آتش بهی کیش از آب شمشیر گردان تازی آتین فرو نشست و جهانداری ساسانیان از نیروی پارسی بتازی بود و آموختن آرش های واژه های تازی دشوار تر از اکنون مینمود دانشوران اسلام در ششصد سال نخست از فرزندان باستان برتری یافتند و در هر گونه هنر سرآمد هنرمندان جهان گشتند. آسمان دین و خشور واپسین را چندان اختر هنر و تابش دانش هویدا شد که خیره ماند در آن دیدهء اولی الابصار هنوز نشون خامهء فرجود نشانشان روشن بخش جهان است و خردی گفتارشان مایهء شکفت کار آکهان...»

باری ابوالفضائل بتدریج فارسی سره نوشتن را فراموش کرد فقط يك نامه از او موجود است که بفارسی سره در اواخر ایام یعنی ۱۳۱۵ نوشته ولی علت آن بوده که مخاطب او بهائیان زردشتی بوده اند ولی سبک و سیاق این نامه والفاظی که در آن بکار رفته شبیه به انشای الواح حضرت عبدالهء به زردشتیان است. علاوه بر این نامه بزردهشتیان ابوالفضائل گاهگاهی مناجات هائی بساحت اقدس عرض میکرد و توسط طائقیین حول می فرستاد بعضی از این مناجات ها را بفارسی سره مینویسد. چند جمله از آن مناجات ها را برای شما میخوانم:

(ای یاد تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

بنام بزرگت آغازم که سردفترخجستگی است و ترا ستایش گویم که سرمایه نیک انجامی است دلهای پاک بیاد تو آرامد و جانهای تابناک بسوی تو گراید از آغاز پرتو دانش از یزدانی چهر تو بر آفرینش تافت و در انجام کارگاه جهان از مهر تو زیب و آرایش یافت فر خسرو انیت آفرینش را در بارگاه یگانگی راه داد و مهر یزدانیت گرگ و میش را برخوان برادری بار... تو آفرینندهء مهري، مهریانت چون خوانم، و پدید آورندهء بخشش و دهشی راد و دهشورت چون گویم. زبانی پاک تر از برگ گل باید تا شایستهء ستایش تو باشد و گفتاری والاتر از گوهر مردمی شاید تا در خور نیایش تو گردد و هوش سروش سزد تا آرش بندگی را دریابد. جهان خدیوا بنده نوازا جهان آفرینا، بی نیازا در این یزدانی بامداد که آفتاب چهرت جهانرا روشن نموده مردگان جهانرا زندگی ده و دراین ایزدی بهار که بتراوش ابر بخشش آفرینش گلشن شده پژمردگانرا تازگی بخش بستگان دام سخت را از بند گران نادانی رها فرما...)

این فارسی سره نویسی بطوری که میدانیم تا زمان رضا شاه پهلوی

ادامه یافت و این بار با عده ای لغات اختراعی تازه که مورد مسخره اغلب اهل فهم و ادب قرار گرفت و شعرانی چون رهی معیری و غلامرضا روحانی اشعاری در باره آن سرودند. آنچه می توان بجزرت گفت اینست که همین پنجاه صفحه که ابوالفضائل بفارسی سره نوشته و باقی مانده و آنچه که بعداً پیدا شود ثابت میکند بقول خود ابوالفضائل که (مرد باید که سخن را استوار و شیوا سراید بهر زبان که باشد و گفتار را زیبا و رسا راند بهر نواد که پیش آید).

حال برویم برسر مطلب: آثار فارسی معمولی جناب ابوالفضائل که البته قسمت اعظم آثار او را تشکیل میدهد. این قسمت شامل نامه های او و کتب اوست. آنچه مربوط به نامه هاست اینست که این نامه های عادی است که بدوستان خود نوشته و وضع خود را در هر جائیکه بوده شرح داده و احیاناً جواب بعضی سئوالات علمی و امری احیا یا غیر بهائیان را داده. تاکنون صد و چهار طغرا از این نامه ها بدست آمده و تقریباً همه آنها بخط خود ایشان است. این نامه ها با آنکه صرفاً خصوصاً است از قبیل نامه هائی که بنده و شما بهم می نویسیم و زیاد سعی نمی کنیم که ادبی چیز بنویسیم ولی چون نویسنده ابوالفضائل است که زیبایی بیان گوئی ذاتی است. اکثر آنها از نظر ادبی انسان را مسحور می کند البته زیبایی خط ابوالفضائل چه نستعلیق و چه نسخ بزبانی آنها میافزاید که گفته اند: یار زیبا بزب زیباتر.

درست است که از قرن دوازدهم از اصفهان ساده نویسی در شعر و نثر شروع شده و کسانی چون نشاط اصفهانی در شعر و وقائم مقام فراهانی در نثر راه تازه ای انتخاب کرده بودند ولی از نظر روانی و سادگی علی الخصوص آن حالیکه آثار او دارد خواننده را مست میکند. دلم میخواست وقت کافی بود و مقداری از این نامه ها را باهم میخواندیم بعضی از آنها حکایت از قلب حساس و وفا و صفا در دوستی و محبت او را مینماید مثل این نامه که چند سطر آنرا برای شما میخوانم: روحی فداک: رقیمه شریفه مبارکه را که بیاد آوری این آرزومند ارسال فرموده بودید زیارت نمودم. نوعی قلب را از جای ربود و دل را متزلزل نمود که اگر قدرت بودی بشطر آن ارض پرواز نمودی و بشرف دیدار مشرف گشتمی. براستی معروض میدارم که هرگاه یاد آن خجسته انجمن در دل آید و خیال اصحاب صفا و شمس آسمان محبت و وفا از خاطر سر برزند شکیبائی از دست برود و کوکب اصطبار از قلب امیدوار غارب گردد. پیوسته بمخدوم معظم جناب آقا محمد رضا معروض میداشتم که مرا بتازگی با کسی آشنائی میده و برشته و داد و دوستی ارباب سداد میند. میدانستم که از عهده لوازم محبت بر نتوانم آمد و هنگام مفارقت پای بدامن شکیبائی نتوانم کشید خدایش خیر دهاد که نشنید و بدین سلسله ام محکم فرو بست. گوئی همیشه خجسته انجمن دوستانم در نظر است و فرخنده چهره محبتانم در خاطر. در هر حال بحق متوسل باشید و بافق اعلی ناظر و از جمیع من علی الارض منقطع و در کلمات مبارکات الهی متأمل و باوامر فرخنده اش عامل تا خورشید آسا در جهان منیر باشید و آسمان وش بر عالم محیط. امروز باب فضلی بر جهانیان مفتوح است که تواند ذره فروغ

آفتاب گیرد و امی لایعلم معلم عالم گردد این عبد را بدعا یاد فرمائید و در انجمن دوستان مذکور دارید شاید همت دوستانم معین امور گردد و موفق اسباب مسافرت شود. من در هر جا باشم از یاد شما فارغ نیستم و دل از دوستی دوستان بر نتوانم داشت.

و یا عباراتی از نامه ذیل که از عظمت امر و وظائف احباء یاد مینماید:
یافخر الاخیار بجمال مختار قسم که هنوز اکثر دوستان از عظمت این ظهور اعظم استحضار حاصل ننموده اند و فوائد این یوم عظیم را ندانسته اند. اخنوخ، هفتم پشت آدم اخبار از این ظهور اعظم به این عبارت محکم فرموده که می آید خداوند عظیم و ظهور میفرماید پروردگار بزرگ با هزاران هزار مقدس تا بر همه حکم فرماید و بی دینان را بر همدستی الزام فرماید امروز است که مصداق این وعده ظاهر شده و آفتاب الهی برای ابراز ما هو المستور طالع گشته اگر عنایت کبری نفسی را بخلعت تقدیس بیاراید از اصحاب ظهور و وسائط ابلاغ فیض مکلم طور محسوب آید و اگر العیاذ بالله نفسی به اوراق اشجار منهبه دست برد و به محرّمات مرتکب گردان پیشگاه اقدس ربانی مردود شود و چنانچه در عبارت اخنوخ است بگناه خود الزام یابد در جمیع کتب مقدسه و صحف الهیه مکتوب و مرقوم است که ایمان بی اطاعت مقبول نخواهد شد و حسن عقیده بی حسن اعمال نجات نخواهد بخشید. بجمال معبود و طلعت حضرت مقصودقسم که اگر این وجوه های افروخته احباء الله به صفات عالیه و اطوار سامیه آراسته گردد و احکام الهیه در میان احباب معمول و مجری شود امر مبارک الهی در نهایت سرعت در عالم نافذ گردد و باندک وقت بر کل عالم غالب آید دعوت الهیه است نه دعوت نبویه و ظهور کلیه است نه رسالت جزویه باید تمام روی زمین باین امر مبین درآید و منکری در روی زمین باقی نماند. ابلاغ این امر را وجودی لازم است بشرائط تقوی آراسته و از جمیع مکاره و زشتیها پیراسته. التقوی آیه العزّه و التقدیس بذر الکرامه و التنزیه شجرة الشرافة و البغی مهلك البوری و الفحشاء قامعة اصل اهل النهی و الفسوق قاصمة الظهر فی الآخرة و الا ولی

در باره حسن انشاء میرزا ابوالفضل خیلی می شود صحبت کرد ولی در اینجا دو مطلب را باید باختصار بگویم یکی هنر ابوالفضل در اقتباس و استشهاد است به آیات قرآن و بیانات مبارکه که انسان از اینکه تا چه حد این بیان و یا آیه قرآن بجا انتخاب شده متحیر مینماید. شما میدانید که در پوشیدن لباس هنر اینست که يك خانم و آقای در چه مجلسی چه لباسی به پوشد و چه جواهر و کراواتی بجا استعمال کند. هنر این نیست که خانمی هر چه جواهر دارد روی خودش آویزان کند و بمحفل بیاید و یا آقای همه لباسهای زمستانی و تابستانی را که دارد روی هم بپوشد. اقتباس و استشهاد هم همین حال را دارد. نویسندگان گذشته سعی میکردند هر چه می توانند نوشجات خود را با آیه و حدیث پر کنند و متأسفانه بعضی از نویسندگان بهائی هم در مقالات خود بهمین درد دچارند و فی- الحقیقه از زیادی نقل بیانات مبارکه ارزش این بیانات را از بین میبرند. روح جناب ابوالقاسم فیضی ایادی فقید امرالله شاد باد که در حضورش صحبت از

این مطلب بود و مقاله ای حاضر بود فرمودند این مقاله فقط قوله الاحلایش از نویسنده است. ابوالفضائل میدانست آیات قرآن و بیانات مبارکه را چگونه چون گوهر شاهواری بر پیشانی عبارات خود بنشانند و آنها را بجا استعمال کند. دو سه شاهد در این باره عرض میکنم: او وقتی مؤمن شد بجای نامه ای که میخواست بساحت اقدس عرض کند فقط يك آیه قرآن را روی ورقه نوشته و فرستاد که در ساخت اقدس تسلیم شود و آن این آیه از سوره آل عمران بود: رَبِنَا اِنَّا سَمَعْنَا مَنَادِيَا يَنَادِي لِّلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا. رَبِنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ يَكْ نَمُوْنَةٌ لِّدِيْكَرِ اِيْنِسْتِ كِهْ اَبُو الْفَضَائِلْ بَعْدِ اَز اِيْمَانِ تَنَائِ تَشْرَفِ دَاشْتِ وَ اِيْنكَارِ دَرِ اَنْ زَمَانِ چندان آسان نبود بعد در یکی از نامه های خود این مطلب را طرح میکند و میگوید من در تقاضای این آرزو به آیه ای از قرآن برخوردیم که میفرماید هر که میخواهد بیدار پروردگار فائز شود باید عملش را خوب کند. عین عبارت او اینست: «یا حبيب قلبی وقتی چند دل آرزومند چندان شیفته لقای موعود بود که لحظه ای آسایش نداشت... تا آنکه روزی بتلاوت آیه کریمه فرقانیه مشرف شد که میفرماید: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اِحْدَا. دانستم که راه چیست و کار با کیست.

همین امر در نقل اشعار شعرا صادق است که گاهی اوقات بعد از شرح مطلبی در آخر شعری را چنان مناسب نقل میکند که گوئی آن شعر فقط برای آن مطلب گفته شده بوده است. در کتاب کشف الغطا بمناسبتی ذکری از چهار مقاله عروسی می کند که پرفسور براون و میرزا محمد خان قزوینی بطور بعنوان توضیح و حاشیه نویسی این کتاب را قلب ماهیت داده اند بعد ذکر می کند که این مطلب را برای آن گفته که ایرانیان بدانند که این دوستان تازه در چه کارند و بطور ادبیات ایران را مغشوش و مغلوط می کنند بعد در آخر این شعر را نقل می کند که :

حسن تو هر جا که طبل عشق فرو کوفت بانگ برآمد که غارت دل و دین است
 ابوالفضائل خیلی کم از بیانات مبارک استشهاد می کند ولی هر وقت آنها را بکار میبرد مثل آیات قرآن صنعت حسن اقتباس را بحد اعلی رعایت می کند. در آثار مبارک بیانی است که میفرماید: «گذشته آینه آینه است که از قلم قدم نازل شده است. حال عبارت ذیل را در یک نامه او برای شما میخوانم که میگوید: قدوی که اندک استحضاری از حالات ملل ماضیه و امم سالفه دارد میدانند که هیچ ملتی عزیز نشد الا بسبب اتحاد افراد آن ملت و قیام و اقدامشان در امور نافع علمیه که بعبارت اخری معرفت نفس مقدس مظهر امرالله تبلیغ امر اوست و هیچ ملتی ذلیل نشد الا بسبب اختلاف و کسالت افراد آن ملت از قیام به امور مذکوره. حق جل جلاله فرموده اند «گذشته آینه آینه است اگر صاحب ادراکی یافت شود همین کلمه جامعه مبارکه کافی است در ادراک مال کار. حق جل ذکره قادر است که از نفوس متروکه عالم فی المثل مانند وحشیان امریکا و یاسودان افریقا جواهری اخذ فرماید و ایشان را اعلام نصرت امر اعظم و ائمه عالم گرداند و ماها را بسبب کسالت و تن پروری بعدم راجع دارد.»

موضوع دیگر حسن ترجمه است در آثار ابوالفضائل. شما وقتی که کتاب فرزند یا فصل الخطاب و آثار دیگر او را می بیند هیچوقت از کتاب مقدس فارسی استفاده نمی کند بعربی نقل میکند بعد خودش ترجمه مینماید. ترجمه های او از آیات قرآن و احادیث هم بقدری عالی است که با آنکه مترجم عموماً مقید به نقل اصل مطلب است و نمی تواند خودش الفاظ و عباراتی را که مناسب می داند بنویسد لذا هر ترجمه ای که شما می بینید می فهمید که ترجمه است ولی ابوالفضائل این ترجمه ها را نوعی انجام میدهد و عبارات عربی را نوعی در قالب فارسی میگذارد که آدم خیال میکند که عبارت از قلم ادیبی بفارسی نوشته شده است و این بعلت تسلطی بود که ابوالفضائل با الفاظ داشت خود او میگوید:

معنی بخاطر اندر و الفاظ در دهان همچون قلم بدست من اندر شده اسیر
 از ابوالفضائل متأسفانه فقط صد و چند نامه باقی مانده و چنانچه از قرائن معلوم است تعداد این نامه ها باید بسیار بیشتر باشد. او چندین ساعت در روز کار میکرد و هر روز جواب احباء را میداد. در نامه ای از یزد می نویسد: از جمیع بلاد کالمطر الشدید مکاتیب میرسد و مجالست و مراودت احباء مانع است که بزودی جواب کل معروض شود عجب تر اینست که با آنکه شب و روز بتحریر مراسلات و مجالست دوستان مشغولم باز هم نه احباب داخل راضیند نه دوستان خارج اگر در چهل سال تقریباً که در ظل امر بوده هر روز فقط يك نامه نوشته باشد عدهء نامه ها تا حدود پانزده هزار میرسد و اگر در ماه فقط ده نامه نوشته باشد تعداد آنها به پنجهزار میرسد. امید است مقدار دیگری از این نامه ها پیدا شود.

حال برویم بر سر کتب فارسی ابوالفضائل که از شرح آیات مورخه شروع می شود و با فرزند باوج خود میرسد. زیبایی عبارات و سلاست و روانی در همه آنها هست جز اینکه با فرزند هنر فصاحت ابوالفضائل به حد اعلی میرسد. کتاب فصل الخطاب که سالها طول کشید تا بنده توانستم نسخه ای از آنرا پیدا کنم بسیار ساده و روان و بلیغ و رساست. محتوی کتب فارسی البته غالباً استدلال است ولی عده ای از این کتب و رسائل بطور کامل یا قسمتی از آنها راجع به تاریخ امراست. اصولاً ما ابوالفضائل را بعنوان آثار استدلالی او می شناسیم و کمتر کسی از او به عنوان مورخ یاد میکند ولی این فکر بخاطر می گذرد که ای کاش ابوالفضائل تاریخ کاملی برای امر مینوشت. پرفسور براون وقتی تاریخ جدید را که میرزا حسین همدانی نوشته می بیند و راهنمایی های ابوالفضائل را به مؤلف در رساله دیگر میخواند اظهار تأسف میکند که چرا آن فاضل مقدار سهم بیشتری در تحریر تاریخ نداشته است. حقیقت اینست که ابوالفضائل چند تاریخ مختصر نوشته است. یکی در رساله اسکندریه بعد مقاله ای در مصر بعد تاریخچه ای بصورت نطق در آمریکا. میرزا ابوالفضل تمام شرائط را برای این کار داشت، اطلاعات او از علم تاریخ و تبحرش در تاریخ ادیان گذشته دقیق و عمیق بود. در کاشان وقتی شبی را تا صبح با حاخام یهودی به بحث نشست، چندان اطلاعات از حال بنی اسرائیل نشان داد که چون سحرگاه حاخام از

مجلس او برخاست بی اختیار گفت: سبحان الله این مرد از زمان موسی تاکنون با بنی اسرائیل همراه بوده و همه چیز را میداند! چنانچه بارها می بینیم او حقائق را از سرچشمه اخذ میکرد. سالها با حاجی سید جواد کرپلائی همراه بود و حقائق امر حضرت اعلی را از او می شنید. با سران اولیه در این باره به گفتگو می نشست. در خراسان پسر میرزا محمد باقر هراتی میرزا کاظم را ملاقات کرد و از او که از جمله بقیة السیف بود اطلاعات اخذ کرد اگر کسی بخواهد بداند او با چه بخت و موشکافی تاریخ می نوشته کافی است که مقداری از کشف الغطا را که بقلم اوست بخواند و یا نامه ای را که از عشق آباد به اصفهان راجع به شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی نوشته مطالعه کند. آنچه مانع این کار شد این بود که تمام وقت او و عمر او صرف استدلال شد و فی الحقیقه زندگی خود را وقف تبلیغ امر کرد.

در باره آثار استدلالی ابوالفضائل مطلب مهمی هست که نمی شود از آن گذشت و آن قدرت تأویل حقائق کتب مقدسه است. شما میدانید که در تمام کتب مقدسه يك قسمت مهم بود که قفل داشت، و دری بود بسته و مهر زده. دانیال دستور داشت آنرا مهر کند. حضرت رسول از آن بعنوان رحیق مختوم یعنی شراب مهر شده یاد میکرد. اینها بنا بود که در روز موعود که (یوم تبلی السرائر) بود آشکار شود و کلید این سر در دست مظهر امر و مبین ملهم او بود. در قرآن هم بود که "لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم" و در حدیث هست که (الراسخون فی العلم هم الأئمة) یعنی ائمه اطهار چون ملهمند راسخین در علم محسوبند و تأویل قرآن را میدانند. حضرت عبدالبهاء در لوحی میرزا ابوالفضل را از جمله "الراسخون فی العلم" محسوب میدارند و این در وقتی است که حضرت عبدالبهاء تأویل و تفسیری از آیه ای از مکاشفات یوحنا میفرمایند بعد چون این تفسیر در نکته ای از آن موافقت با تفسیر میرزا ابوالفضل ندارد میفرماید آن تفسیر هم درست است اصل بیان مبارك در لوح میس گودآل چنین است: "ولنا بیان آخر فی سائر الاوراق و كذلك بینوا الراسخون فی العلم ایضاً معانی اخری و کل المعانی مطابقته للواقع"

حال باید ذکر ای آثار ابوالفضائل بلسان عربی بکنیم. آنچه از این قسمت از دستبرد زمانه رهائی یافته بغیر از عده ای نامه دو کتاب موجود است که در عین حال از جمله آثار مهم ابوالفضائل بشمار می آیند یکی کتاب الدرر البهیه است و دیگری الحجج البهیه. اصولاً میدانید که يك زبان در هر محیطی که رشد کند شکل مخصوص بخود میگیرد مثل انگلیسی در انگلستان یا آمریکا و استرالیا یا زبان اسپانیولی در اسپانیا و در کشورهای آمریکای لاتین. زبان عربی ابوالفضائل در اول لحن ایرانی دادر ولی در مصر کم کم هم تغییر رنگ میدهد و هم فصیح تر و بلیغ تر میشود. با اینهمه دو کتاب حجج البهیه و درر البهیه از هر نظر باهم متفاوتند. کتاب درر البهیه را از نظر فصاحت و بلاغت و ایجاز و شمول نقائق مطالب میتوان مهمترین اثر ابوالفضائل دانست. بنده بکسانی که عربی میدانند سفارش میکنم که این کتاب را بخوانند و مقام علم و فضل و قلب ملهم او را درک

کند. این کتاب چند سال پیش در بیروت تجدید چاپ شد و دو سه سال پیش در آمریکا ترجمه بانگلیسی شد و توسط کلمات پرس انتشار یافت. کتاب دیگر حجج البهیہ بکلی از دررالبهیہ متفاوت است. حضرت عبدالبهاء به او امر فرمودند که کتابی برای احبای آمریکا بنویسد و حقائق کتب مقدسه را برای آنها بیان کند و به انگلیسی ترجمه شود. این کتاب بسیار سلیس و روان و شیرین است بعلاوه تمام فصول آن که مقدمه نام دارند با خطاب به احباء شروع میشود انسان همانطور که از خواندن دررالبهیہ به تعمق فرو میرود و باید مواظب باشد تا مطلبی از کفش نرود چون در هر جمله ای ممکن است نکته ای باشد. در حجج البهیہ که گوئی شعر است نه نثر حالت ذوق و شوق بانسان دست میدهد و می بیند که او برای دوستان آمریکای آن زمان عالیترین حقایق را بزبان ساده و بشیرینی قصه و حکایت بیان میکند. میخوام محض نمونه نثر عربی او مقدمه این کتاب یعنی حجج البهیہ را برای شما بخوانم و با قرانت آن بعراض خودم خاتمه دهم.

(ایها الابرار انی احمد الیکم ربنا البهی الابهی و اتحف افضل التحمید و الثناء علی جماله الانور الاقدس العلی الاعلی و اصلی و اسلم علی الفرع الکریم المنشعب من الدوحة العلیاء السدره المبارکة المغروسه فی قطب جنۃ المأوی مولی الوری و ملیک قلوب اولی النهی لازلت قلوب الاخیار متوجهة الیه و رقاب الابرار خاضعة لیده، دامت الشمس بازغة من السماء و طیور القدس مغرودة باناشید الحمد و الثناء.

و بعد قد صدر مثال کریم من الساحة المقدسه ان اصنّف لکم کتاباً فی حلّ رموز الکتب المقدسه السماویه و تفسیر غوامض آیات الصحف المطهره الالهیة. فاکشف عن فجیاً تها و ابین معانی استعاراتها و افتح ختمها و رموزها و اظهر مخازنها و کنوزها لتتلالا جواهر اسرارها و تتجلی فرائدھا و ابکارها فلعمركم ایها البررة الکرام لقد هزنی و اطربنی ذلک الخطاب الحمید و قوانی و شجعنی وصول هذا المثال الحمد علی القیام با متثال هذا الامر المبارک الرشید و تذلیل صعویات جمۃ تحول دون تحقق هذا العمل الخطیر السدید. فان تلکم الزیرو الاسفار و الصحف و الآثار جمیعها انا شید تغرّدت بها طیور القدس فی محامد ربنا الابهی و مزامیر تغنّت بهاء و رقاء الانس فی علائم ظهوره الاطی و مثنائی و آیات نطقت بها السنۃ الانبیاء فی اشراف ساعة قیامته الکربری و اغان نشدت بها فی مجامع اهل التقدس للتخصیص علی مشرق انوارعهده و میثاقه الاعز الاعلی فی اطیب ذکرها و تقدیرها و الذّٰ حلها و تفسیرها و ما ابهی رسمها و تحبیرھا و اطلی شرحها و تعبیرھا اذھی هی میقات القضاء الدهور و اشراق آفاق الارض مشارقها و مغاربها بانوار الرب الغفور و تبديل الظلمات بالنور و الاحزان بالسرور و الحبور و بها تفرح القلوب و تطمئن النفوس و تقرّ الاعین و تنشرح الصدور فها تأخذ القلم و نشرح فی المقال متکلین علی الله تعالی فی جمیع الاحوال...)